

نشست علمی

مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی

قسمت اول

اشاره

در اردیبهشت و خرداد ماه سال جاری (۱۳۸۷) دو نشست علمی، با عنوان «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبایی» از سوی گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع به صورت سخنرانی و میزگرد، در این مؤسسه برگزار شد. آنچه در این شماره تقدیم می‌شود، سخنرانی‌های این دو نشست است که توسط اساتید ارجمند حجت‌الاسلام والمسلمین محمود رجبی،* حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر بابایی** و محقق محترم حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر امیررضا اشرفی*** در باب موضوع نشست ایراد شده است. متن سخنرانی‌ها پس از پیاده شدن از نوار، در اختیار سخنرانان محترم قرار گرفت، و پس از اصلاح و تکمیل توسط آنان، در دفتر مجله مختصراً تنقیح و ویرایش شد و به صورت حاضر تنظیم و سامان نهایی یافت. ان شاء الله در شماره بعدی مجله، گفت‌وگوی اساتید و

*دانشیار و مدیر گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع.

**استادیار گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

***استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع.

محققان شرکت کننده در میزگرد هر دو نشست، پیشکش قرآن پژوهان خواهد شد. ترتیب سخنرانی‌ها بر حسب توالی ارائه آنها در نشست است.



سخنرانی استاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم.

تفسیر المیزان، تفسیر ارزشمندی است که می‌توان گفت، بعد از تفسیر مجمع البیان، یکی از تفسیرهای قابل استفاده است، و نکات جالبی دارد که در تفاسیر دیگر دیده نمی‌شود. لذا جا دارد که درباره آن بحث و تأمل و نقد شود. البته نقد، دلیل قابل اعتنا بودن مطالب آن است؛ کما اینکه اگر شما کتاب مکاسب شیخ انصاری را ملاحظه کنید، شاید کمتر صفحه‌ای از آن مورد نقد بزرگان قرار نگرفته باشد، ولی از ارزش آن نکاسته است، بلکه روزبه‌روز به ارزش آن افزوده است.

به هر حال، موضوع سخن «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی» است. برای روشن شدن مفهوم «تفسیر قرآن به قرآن» از دیدگاه علامه، بهتر است این عبارت به دو جزء «تفسیر قرآن» و «به قرآن» تجزیه شود و منظور علامه از هر یک از این دو جزء، جداگانه توضیح داده شود.

اما در مورد جزء اول، ایشان در آغاز مقدمه تفسیر المیزان فرموده‌اند: «التفسیر، هو بیان معانی الآيات القرآنية والكشف عن مقاصدها ومداليلها». مادر کتاب روش‌شناسی تفسیر قرآن، درباره این تعریف بحث کرده‌ایم. نقطه امتیازی که این تعریف بر تعاریف دیگر دارد، این است که برای تفسیر دو مرحله معرفی کرده است: یکی بیان معانی آیات قرآن، و دیگری کشف مقاصد آن.

برای توضیح این نکته، توجه به برخی مباحث اصول مفید است. در بحث الفاظ اصول فقه گفته‌اند که هر کلامی یک مراد استعمالی دارد و یک مراد جدی. مراد استعمالی معنایی است که خود عبارت ظهور در آن دارد. البته ظهور عبارت را باید با توجه به مفاهیم

مفردات و ترکیب خاص عبارت و قراین متصل آن به دست آورد. مادر کتاب روش‌شناسی، صفحه ۲۳، پاورقی دوم گفته‌ایم که به نظر می‌رسد تعبیر مفاد استعمالی از مراد استعمالی بهتر باشد. ولی اینکه آیا همان معنایی که عبارت در آن ظهور دارد، مراد گوینده هم هست یا نیست، جای تأمل دارد. گاهی ممکن است همان، مراد گوینده باشد و گاهی ممکن است غیر آن مراد باشد. برای اینکه بفهمیم مراد گوینده همان است یا غیر آن، قراین منفصل نقش تعیین‌کننده دارند. اگر تفحص کردیم و هیچ قرینه‌ای از جانب گوینده بر خلاف این ظاهر نیافتیم، طبق اصل «تطابق مراد استعمالی و مراد جدی»، معلوم می‌شود، همان ظاهر مراد گوینده است، ولی اگر قرینه‌ای بر خلاف این ظاهر یافت شد، آن قرینه شاهد می‌شود که این ظاهر مراد نیست. مثلاً گاهی ممکن است کلام، ظهور در عموم داشته باشد، اما مخصصی برای آن ظهور پیدا کنیم؛ یا اینکه ظهور در اطلاق داشته باشد و مقیدی برای آن بیابیم؛ یا حتی ممکن است مطلق و عام هم نباشد و عبارت ظهور در معنایی داشته باشد که قرینه‌ای بر خلاف آن باشد. این قرینه ممکن است عقلی (امری بدیهی یا برهان نظری) یا کلام دیگر گوینده یا سخن مرجعی که گوینده برای فهم قراین کلامش تعیین کرده است باشد. به هر حال، اگر قرینه‌ای پیدا کردیم، طبق قرینه، مراد گوینده را به دست می‌آوریم. گاهی هم ممکن است مراد گوینده عام‌تر، فراگیرتر و وسیع‌تر از ظاهر کلام باشد، و آن، جایی است که با تنقیح مناظ و الغای خصوصیت، احراز کنیم که مراد گوینده وسیع‌تر از ظاهر کلام اوست. به هر حال، در هر کلامی یک مفاد استعمالی و یک مراد جدی است.

به نظر می‌رسد علامه رحمته‌الله که در تعریف تفسیر فرموده: «بیان معانی الآيات القرآنية والكشف عن مقاصدها»، منظورش از «بیان معانی الآيات» معنای استعمالی، و از «الكشف عن مقاصدها» مراد جدی باشد. اگر چنین باشد، این از نقاط قوت تعریف تفسیر در کلام ایشان است؛ زیرا برخی بزرگان در مقام تعریف تفسیر فقط به مراد جدی توجه کرده‌اند و از مراد استعمالی ذکر می‌کنند، و برخی به عکس، ولی علامه به هر دو مرحله تفسیر توجه کرده است و این نقطه قوت تعریف ایشان است.

نکته دیگری که در تعریف ایشان نیاز به توضیح دارد این است که فرموده‌اند: «بیان المعانی الآيات القرآنية». کلمه «معانی» فی حد نفسه دو کاربرد دارد: هم در مورد «مفاد» یا مراد استعمالی، به کار می‌رود و هم در مورد «مراد جدی». از این روی، در عبارت علامه باید معلوم شود که کدام منظور است. اما واژه «مقاصد» از جهت معنا مناسب با مراد جدی است، نه مراد استعمالی. لذا با اینکه فی حد نفسه واژه معانی دو احتمال برمی‌دارد، ولی چون در کنار مقاصد قرار گرفته است، می‌توان گفت که منظور علامه از معانی، همان مفاد یا مراد استعمالی است.

البته مستحضر هستید که کتاب روش‌شناسی تفسیر قرآن را برادر عزیز، جناب آقای رجبی تلخیص و به صورت درسنامه تنظیم نموده و آن را روش تفسیر قرآن نامیده‌اند. در نتیجه، محتوای کتاب روش تفسیر قرآن همان محتوای روش‌شناسی تفسیر قرآن است و البته به ندرت تفاوت‌هایی در آنها دیده می‌شود؛ از جمله این تفاوت‌ها این است که در روش‌شناسی، من از تعریف علامه دو مرحله‌ای بودن تفسیر را استنباط کرده‌ام، که اشاره کردیم، ولی آقای رجبی از این تعریف، سه مرحله برای تفسیر استفاده کرده‌اند: یکی

مراد استعمالی، دیگری مراد جدی و سوم مقصد نهایی. به نظر می‌رسد که این استفاده جای تأمل دارد و تمام نیست.

اولین شاهد که بعید است منظور علامه از این تعریف، سه مرحله‌ای بودن تفسیر باشد، این است که طبق استفاده آقای رجیبی از تعریف علامه، از «معانی»، مراد استعمالی و از «مدالیل»، مراد جدی و از «مقاصد» مقصد نهایی کلام قصد شده است، ولی اگر چنین معنایی منظور علامه می‌بود، مناسب بود که مقاصد را بعد از مدالیل بیاورد؛ زیرا کشف مقاصد مرحله‌ای پس از کشف مراد جدی است، و حال آنکه در تعریف، مقاصد قبل از مدالیل آمده است.

گذشته از این، گاهی در عبارات خود علامه کلمه مقاصد به کار رفته و منظور همان مراد جدی است. البته بنابر اینکه از این تعریف دو مرحله‌ای بودن تفسیر منظور باشد، ذکر کلمه مدالیل در تعریف اضافی است، و اگر در تعریف ذکر نمی‌شد بهتر بود؛ زیرا آوردن آن موجب ابهام شده است. ولی چنان که گفتیم، بعید به نظر می‌رسد منظور علامه از واژه مقاصد چیزی غیر از مدالیل باشد.

نکته دیگر این است که آیا به نظر علامه، تفسیر قرآن فقط بیان مفاهیم آیات و عبارات است، یا اینکه روشن شدن مصادیق را هم در بر می‌گیرد؟ از برخی عبارات ایشان ممکن است به دست آید که ذکر مصادیق نیز جزئی از تفسیر است. علامه در المیزان جلد یک صفحه یازده پس از ذکر مطالبی می‌فرماید:

«وهذا هو الذی دعی الناس ان لا یقتصروا علی الفهم والمصداق
المأنوس به الذهن فی فهم معانی الآیات کما کان غرض الاجتناب عن
الخطاء والحصول علی النتائج المجهولة هو الذی دعی الانسان الی ان

یتمسک بذیل البحث العلمی، واجاز ذلك للبحث ان یداخل فی فهم حقایق القرآن و تشخیص مقاصده العالیة».

ایشان ابتدا وجه نیاز به تفسیر را این‌گونه بیان می‌کنند که چون ذهن ما به مصادیق مادی و معانی محسوس کلمات عادت کرده است، سراغ قرآن هم که می‌رویم، ابتدا همین معانی از کلمات به ذهن ما می‌آید، و حال آنکه در قرآن در موارد بسیاری چنین معنایی مراد نیست. از این روی، به تفسیر نیاز پیدا می‌شود. بعد می‌فرماید: برای فهم حقایق قرآن و تشخیص مقاصد عالی آن دو راه وجود دارد: راه اول این است که از طریق بحث‌های علمی و فلسفی مربوط به موضوع آیه، به حق در آن مسئله آگاه شویم؛ سپس آیه را بر آن حمل کنیم. راه دوم اینکه از خود قرآن کمک بگیریم که می‌فرماید:

و ثانيهما ان نفس القرآن بالقرآن و نستوضح معنى الآية من نظيرتها بالتدبر المندوب اليه في نفس القرآن و نشخص المصاديق و نعرفها بالخواص التي تعطيها الآيات.

كما قال تعالى وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (نحل: ۸۹). در این عبارت دیده می‌شود که تشخیص مصادیق را هم جزء تفسیر قرار داده است. یعنی از عبارت «تشخیص المصادیق و نعرفها بالخواص التي تعطيها الآيات» معلوم می‌شود که به نظر ایشان، تفسیر شامل بیان مصادیق و آشکار کردن آنها هم می‌شود، و حق هم همین است؛ زیرا در مواردی، اگر مصداق را نفهمیم، مقصود و مراد آیه به دست نمی‌آید. برای مثال، در آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاغِبُونَ** (مائده: ۵۵)، اگر مصداق «والذين آمنوا...» مشخص نشود، مقصود آیه معلوم نمی‌شود. مفهوم «الذين آمنوا...» روشن است، ولی مهم این است که بفهمیم خدا در این آیه چه کسی یا چه کسانی را بعد از خود و رسولش ولی مؤمنان معرفی کرده است، و فهم

آن توقف دارد بر اینکه مشخص شود، خدا از «والذین آمنوا» چه فرد یا افرادی را اراده کرده است. یا در آیه تطهیر **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (احزاب: ۳۳) برای روشن شدن مقصود خدای متعال، شناخت مفهوم اهل‌البيت کافی نیست، بلکه باید مصداق اهل‌البيت را نیز بفهمیم. پس با این توضیح معلوم شد که به نظر علامه در مواردی تشخیص مصداق نیز جزء تفسیر است، و حق هم همین است. تا اینجا مفهوم تفسیر قرآن از نظر علامه روشن شد.

اما برای جزء دوم ترکیب «تفسیر القرآن بالقرآن» یعنی قید «بالقرآن» و اینکه منظور از تفسیر قرآن «به واسطه قرآن» چیست، در کلام علامه توضیحی نیافتم، و ظاهراً در هیچ جای *المیزان* آن را تعریف نکرده باشد. شاید همین امر موجب شده که در مقصود وی از «تفسیر قرآن به قرآن» اختلاف شود. به هر حال، باید دید منظور ایشان از تفسیر قرآن «به قرآن» چیست. اینکه معنا یا مراد آیه‌ای را به کمک آیه دیگر روشن و آشکار کنیم ابهام ندارد و در آن بحثی نیست؛ یعنی اگر مفاد استعمالی یا مراد جدی آیه‌ای نامعلوم باشد، با تدبیر در سیاق یا تدبر در آیات دیگری که مربوط به این آیه هست، معلوم کنیم که مفاد استعمالی و مراد جدی آن چیست، در این بحثی نیست؛ بحث در این است که آیا ایشان از «بالقرآن» انحصار را اراده کرده‌اند یا خیر؟ آیا می‌خواهند بفرمایند که ما باید قرآن را فقط به وسیله خود قرآن تفسیر کنیم (تفسیر به همان معنایی که بیان شد)، یا اینکه مرادشان این است که در تفسیر باید از قرآن نیز به عنوان یک منبع، بلکه مهم‌ترین منبع استفاده شود.

از ظاهر برخی عبارات ایشان حصر و اختصاص فهمیده می‌شود، ولی با تأمل و دقت در بعضی عبارات دیگر ایشان، تردید حاصل می‌شود که منظورشان حصر و اختصاص باشد. محل تردید در مراد علامه از تفسیر قرآن به قرآن این است که آیا به نظر ایشان، مراد استعمالی و مراد جدی کل آیات را به کمک خود قرآن می‌توان آشکار کرد و به غیر آن نیازی نیست، یا اینکه در تفسیر قرآن حتی الامکان باید از خود قرآن کمک بگیریم، گرچه به امور دیگری نیز نیاز است، ولی تا جایی که امکان دارد باید از خود آیات قرآن کمک بگیریم؛ زیرا قرآن معتبرترین منبع است. به تعبیر دیگر، بحث در این است که آیا به نظر ایشان در تفسیر قرآن به غیر قرآن نیز نیاز است یا خیر؟ البته روشن است که ایشان نیاز به روایت برای فهم دین را قبول دارد و عبارات ایشان در این مورد صریح است که ما در کتاب مکاتب تفسیری جلد دوم، صفحه ۳۳ عبارات ایشان را آورده‌ایم. بحث در این است که آیا علامه در تفسیر آیات نیز نیاز روایات را قبول دارد یا خیر.

برخی عبارات ایشان ظهور در این دارد که در تفسیر قرآن، به غیر قرآن حتی به روایات نیازی نیست. از جمله، در همان عبارتی که قبلاً از ایشان خواندیم فرموده‌اند: «دومین وجه این است که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم، و آشکار شدن معنای آیات را از نظیر آنها با تدبری که در خود قرآن به آن دعوت شده است، به دست آوریم، و مصادیق را با توجه به خصوصیات که آیات به دست می‌دهند، تشخیص دهیم و شناسایی کنیم. حاشا! هرگز چنین نخواهد بود که قرآن تبیان برای هر چیزی باشد و تبیان برای خود نباشد». این عبارت ظهور دارد در اینکه تفسیر آیات را باید با تدبر در خود آیات و به کمک آیات دیگر به دست آورد، نه از غیر آن.

همچنین در جلد سوم المیزان ص ۷۷، در بحث روایی تفسیر به رأی می‌گوید: آنچه در روایات نهی شده است، استقلال در تفسیر قرآن و اعتماد مفسر به خودش بدون رجوع به غیر است، و لازمه آن وجوب رجوع به غیر و استمداد از آن است؛ یعنی اگر بخواهیم مبتلا به تفسیر به رأی نشویم، باید به غیر رجوع کنیم و به فکر خودمان اکتفا نکنیم، و آن غیر یا کتاب است یا سنت، اما اینکه سنت باشد، هم با قرآن و هم با روایاتی که رجوع به قرآن و عرضه روایات به آن را فرمان می‌دهد، منافات دارد. پس برای رجوع به غیر و کمک گرفتن از آن در تفسیر، جز خود قرآن باقی نمی‌ماند. از این عبارت نیز حصر فهمیده می‌شود.

در تفسیر «هن ام الکتاب» فرموده است: «والقرآن یفسر بعضه بعضا وللمتشابهات مفسر ولیس الا المحکم». ظاهر این عبارت نیز این است که مفسر آیات متشابه، جز آیات محکم چیز دیگری نیست.

ولی در مقابل این عبارات مواردی داریم که علامه در تفسیر آیات تصریح فرموده است که این را جز سنت چیز دیگری تفسیر نمی‌کند. مثلاً ذیل آیه حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطٰی فرموده است: «ولا یظهر من کلامه تعالی ما هو المراد من الصلاة الوسطی، وانما یفسرها السنه»؛ از کلام خدا ظاهر نمی‌شود که مراد از صلاة وسطی چیست. معلوم شدن اینکه صلاة وسطی چه صلاتی است، بحث تفسیری است، و ایشان می‌فرمایند: این مطلب از کلام خدای متعال، چه از این آیه و چه از آیات دیگر ظاهر نمی‌شود، و فقط سنت آن را تفسیر می‌کند. این بیان با حصری که گفتیم و از دسته اول عبارات دیگر ایشان استفاده می‌شود، سازگاری ندارد. در آیه وضو نیز در تفسیر «وامسحوا برؤوسکم» در اینکه مراد از برؤوسکم چیست، و امر به مسح کدام قسمت از

سر تعلق گرفته است، فرموده‌اند: از آیه چیزی در این باره به دست نمی‌آید و آن را سنت بیان می‌کند. پس بیان اینکه از برؤوسکم کدام قسمت از سراراده شده، بحثی تفسیری است؛ زیرا اگر معلوم نشود، به مقصود آیه نمی‌رسیم، و کشف مقصود آیه نیز جزئی از تفسیر است. ایشان در این مورد فرموده‌اند: «و المتكفل لبیانه السنة». در تفسیر آیه «انما جزاء الذین...» و چند مورد دیگر نیز نظیر این سخن را فرموده‌اند.

نکته دیگر اینکه در تفسیر آیه تطهیر و تفسیر آیه ولایت، خود ایشان در متن تفسیر المیزان به روایات استناد کرده‌اند و در جلد ششم صفحه هشت فرموده‌اند: «ولو صح الاعراض فی تفسیر الآیه بالاسباب الماثورة عن مثل هذه الروایات علی تکاثرها وتراکمها لم یصح الركون الی شیء من اسباب النزول الماثورة فی شیء من آیات القرآن». در تفسیر آیه ولایت نیز برای بیان عام نبودن «الذین آمنوا...» به روایات سبب نزول آیه استناد کرده است.

نکته دیگر اینکه در ذیل آیه **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** می‌فرماید: این آیه کریمه دلالت دارد که تبیین پیامبر ﷺ نسبت به آیات حجت است، و در تخطئه برخی مفسران که آن را به موارد اجمال اختصاص داده‌اند، فرموده است: حجیت آن به بیان مشابهات و اسرار و تأویل آیات اختصاص ندارد. تبیین آن حضرت در مطلق آیات حتی در نص و ظاهر آیات نیز حجت است. لازمه این سخن آن است که اگر آیه‌ای ظهور در معنایی داشت، این مراد استعمالی آیه است؛ اگر احتمال دهیم در بیانات پیامبر اکرم بیانی باشد که دلالت کند این ظاهر مراد جدی نیست، لازم است تفحص کنیم که آیا در مقابل این ظاهر، بیانی از آن حضرت رسیده است یا خیر؛ اگر بیانی بود، طبق آن بیان، مراد آیه را به دست می‌آوریم؛ و اگر معلوم شد که بیانی نیست، ظاهر آیه را مراد جدی خدا

بدانیم. بنابراین در مورد هر ظاهری از آیات موظف هستیم از قرینه خلاف ظاهر تفحص کنیم، و چون یکی از قرینه‌های خلاف ظاهر، بیانات پیامبر اکرم ﷺ است، بدون فحوص از بیان پیامبر نمی‌توان به ظاهر آیات تمسک کرد، و آن ظاهر را مراد خدای متعال تلقی کرد. ایشان در ادامه کلامشان به استناد حدیث ثقلین فرموده‌اند: بیانات ائمه معصومین علیهم‌السلام هم به همین صورت حجت است.

بنابراین با توجه به این نکات در تفسیر ایشان، نمی‌توان با قاطعیت گفت منظور ایشان از تفسیر قرآن به قرآن این است که مفاد استعمالی و مراد جدی تمام آیات را به وسیله خود آیات می‌توان تفسیر کرد، و به غیر قرآن حتی به روایات نیازی نیست؛ به خصوص که در کتاب قرآن در اسلام روش صحیح تفسیر را تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنتاج معنای آیه از مجموع آیات مربوط و استفاده از روایت در مورد امکان دانسته، به استفاده از روایات در مورد امکان نیز اشاره کرده‌اند.

البته ویژگی تفسیر ایشان این است که در تفسیر هر آیه‌ای، بیش از هر چیز دیگر از خود قرآن کمک گرفته‌اند و در بسیاری از مواردی که دیگران آیات را به کمک روایات و غیر آن تفسیر کرده‌اند، ایشان با تدبر در سیاق آیه و آیات دیگر مربوط به موضوع آیه، معنا و مراد آیه را تبیین کرده‌اند.

ممکن است در توجیه و جمع این نکات با ظهور عبارات‌های پیشین در بی‌نیازی تفسیر از روایات، گفته شود علامه حوزه و قلمرو تفسیر را در آن بخش از معانی قرآن که بدون نیاز به روایات قابل فهم و تفسیر است، محدود می‌داند و آنچه از مطالب قرآنی که در فهم و تفسیر آنها به روایات نیاز است، به نظر ایشان از حوزه تفسیر خارج است؛ زیرا خدا

نخواسته است این مطالب را به وسیله کتابش به عموم بندگانش تفهیم کند. گرچه برخی عبارات‌های وی چنین توجیهی را تأیید می‌کند، با توجه به اینکه ایشان تفسیر را «بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد و مدلول‌های آن» تعریف کرده و طبق توضیحی که داده شد، منظور از کشف مقاصد مراد جدی آیات است، این توجیه بعید به نظر می‌آید؛ زیرا تردیدی نیست که مراد جدی بسیاری از آیات به کمک روایات به دست می‌آید و به تعبیر دیگر، مقاصد بسیاری از آیات را بدون کمک گرفتن از روایات نمی‌توان به دست آورد، مگر اینکه تفسیر را به بیان مراد استعمالی آیات محدود بدانند، که این نیز بعید است.

سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر امیررضا اشرفی

بسم الله الرحمن الرحيم

برای تبیین دقیق «مفهوم تفسیر قرآن به قرآن» باید چند مفهوم تبیین شود: یکی مفهوم تفسیر است که استاد بابایی در این زمینه توضیحات لازم را دادند. اما اینکه آیا کشف مقاصد و مدالیل را دو مرحله بدانیم یا یک مرحله، به نظر بنده اهمیت چندانی در بحث فعلی ندارد. مهم این است که تفسیر دو مرحله اصلی دارد: یکی بیان مراد استعمالی و دیگری بیان مراد جدی خداوند. نهایتاً می‌خواهیم بدانیم مراد خداوند از آیات قرآن چه بوده است.

نکته‌ای که درباره مفهوم «تفسیر» باید مدنظر قرار بگیرد، تفاوت آن با بیان «مصدق» است. استاد بابایی اشاره کردند از بعضی عبارات علامه چنین برمی‌آید که بیان مصداق، جزو تفسیر است و شاید از بعضی از عبارات وی خلاف این مطلب استفاده شود. به نظر

می‌رسد بتوان در این باره تفصیل قایل شد؛ با این توضیح که گاهی خداوند در صدد توجه دادن مخاطبان به مصادیق خاصی است. اینجا پرداختن به مصداق، پرداختن به مراد خداوند و در قلمرو تفسیر است. مثلاً آیه شریفه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاغِبُونَ** (مائده: ۵۵) به گفته علامه در مقام «قصر افراد» است. با این توضیح که مخاطبان آیه گمان می‌کردند، ولایت مذکور در این آیه شامل تمام کسانی است که در آیات قبل از آنها ذکر شده است، ولی آیه مذکور با استفاده از ادات حصر، ویژگی‌هایی را برای ولی می‌شمارد که پس از خدا و رسول، در نهایت تنها بر یک مصداق قابل تطبیق است.^۱ بنابراین می‌توان پرده برداشتن از مصداق این مفهوم خاص را جزو فعالیت تفسیری به حساب آورد. گاهی نیز بعضی مفردات در قرآن آمده است که اشاره به مصادیق خاص دارد؛ از قبیل لوح، قلم، کرسی و مانند آن. اینها مصادیق خاصی دارند. مرحوم علامه در مقدمه تفسیر خود می‌فرماید: مشکلی که در تفسیر با آن مواجه هستیم، این است که این قبیل الفاظ مصادیق متعددی دارند. یک دسته مصادیق که ما با آن انس داریم نیز احتمال می‌دهیم که این واژه‌ها در آیات قرآن اشاره به حقایق ماورای مادی و متعالی داشته باشد؛ حقایقی که با امثال آن انس نداریم.^۲ در اینجا پرداختن به مصداق، جزو تفسیر به شمار می‌آید. باید بفهمیم مراد خداوند از لوح و قلم در آیات قرآن چیزی شبیه همین مصادیق مادی است که با آنها سروکار داریم یا اینکه حقایق فراتر از این امور است. مواردی نیز داریم که آیه تنها در صدد بیان مفهومی عام و کلی است و تشخیص مصادیق را به دیگران واگذار کرده است. به نظر می‌رسد در این موارد، بیان مصادیق جزو فعالیت تفسیری نباشد؛ همان‌گونه که بیان تفصیل و جزئیات، حکم کلی آیه نیز خارج از محدوده تفسیر است. اینکه

مرحوم علامه گاهی بیان مصادیق را جزو تفسیر شمرده و گاهی از دایره تفسیر خارج کرده، شاید از همین باب باشد، و گرنه طبق تعریف، بیان مصادیق جزو تفسیر نیست. نکته دیگری که برای تبیین مفهوم «تفسیر قرآن به قرآن» از دیدگاه علامه باید به آن توجه شود، تفاوت تفسیر با تأویل و بیان بطون آیات است. مستحضر هستید که در بعضی روایات اشاره شده که قرآن دارای ظاهر و باطنی است، در برخی روایات نیز از بطن قرآن با عنوان تأویل یاد شده است. قال ابو جعفر علیه السلام: **ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ**.^۳ مثلاً ذیل آیه شریفه: **وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** وَعَلَمَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (نحل: ۱۵ - ۱۶) بر حسب روایتی از کافی، تفسیر عیاشی و تفسیر فرات کوفی گفته شده که مراد از نجم وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و مراد از علامات، ائمه علیهم السلام هستند.^۴ علامه پس از بیان این روایت می‌فرماید: این تفسیر محسوب نمی‌شود، بلکه بیان بطون آیه است: «ولیس بتفسیر و انما هو من البطن»^۵ تفسیر طبق اصطلاح، بیان مراد آیات قرآن بر اساس اصول محاوره عقلایی است و آنچه در این قبیل روایات آمده، مقوله‌ای جدای از تفسیر است. البته مضمون این گونه روایات را - در صورت داشتن سند معتبر - باید روی چشم بگذاریم و بپذیریم؛ اما بیان این قبیل مصادیق از فعالیت تفسیری خارج است. مفسران عادی نمی‌توانند و در این حد و اندازه نیستند که به بیان این قبیل مصادیق پردازند. بیان این مراتب، ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است.

مفهوم دیگری که باید پیش از پرداختن به روش علامه تبیین شود، مفهوم «روش تفسیر» است. مراد از روش تفسیر، چگونگی به کارگیری منابع تفسیری به منظور کشف مراد خداوند از خلال آیات قرآن بر اساس مبانی و قواعدی خاص است. کسی که در مقام

تفسیر قرآن برمی‌آید، بر اساس مبانی خاصی که در تفسیر پذیرفته و ارزش و اعتباری که برای هر یک از منابع تفسیری قائل است، به‌گزینش و پردازش اطلاعات مرتبط با آیه مورد نظر می‌پردازد و طبق قواعد خاصی میان اطلاعات به دست آمده از منابع تفسیر، ترتیب و رابطه‌ای منطقی برقرار می‌سازد تا به مراد خداوند از آن آیات دست یابد. برای نمونه، کسی که این مبنا را پذیرفته که خود قرآن مهم‌ترین و کلیدی‌ترین منبع برای تفسیر قرآن است، داده‌های قرآنی را بر سایر داده‌ها مقدم می‌داند. چنین کسی تلاش می‌کند بیشترین استفاده را از قرآن ببرد و با مقایسه آیات با آیه هدف، اطلاعات بیشتری درباره آن آیه به دست آورد و با چینش صحیح اطلاعات به دست آمده، مراد خداوند را از آن آیه کشف کند. چنین روشی را می‌توانیم «روش تفسیر قرآن به قرآن» بنامیم. اما اگر کسی این مبنا را پذیرفته باشد که تمام یا عمده آیات برای غیر معصومان گویا نیست، و آیات قرآن لسان و بیانی برای غیر معصومان ندارد، چنین کسی برای رسیدن به مراد خداوند بر روایات تفسیری بیش از سایر منابع اعتماد می‌کند و با تکیه بر روایات معصومان علیهم‌السلام به تفسیر قرآن می‌پردازد. این روش را می‌توان «روش تفسیر روایی» شمرد. سایر روش‌ها بر اساس مبانی و پیش‌فرض‌های تفسیری دیگری شکل می‌گیرد. تعریف مذکور، نقش اساسی «مبانی تفسیر» را در شکل‌گیری روش تفسیر بر ملامی سازد. آنچه روش تفسیر را مشخص می‌کند، در واقع مبانی‌ای است که مفسر در قبال سؤال‌های اساسی درباره فهم قرآن اتخاذ کرده است.

هر چند موضوع بحث ما مبانی تفسیری علامه نیست، ولی چون نقش تعیین کننده‌ای در روش تفسیر علامه دارد و مراد ایشان را از این روش مشخص می‌سازد، ناگزیر از ذکر چند مبنای مرتبط با این روش هستیم.

درباره قرآن این سؤال مطرح است که آیا قرآن، گویا، رسا، فصیح و بلیغ است و خداوند در قرآن، مراد خود را به روشنی بیان کرده است، یا اینکه در عمده آیات قرآن، بنا به دلایلی، به گونه‌ای سخن گفته که فقط مخاطبان خاصی می‌فهمند و دیگران متوجه نمی‌شوند و ناچارند برای فهم معانی قرآن به عده‌ای خاص، مثلاً پیامبر ﷺ و اهل بیت او  رجوع کنند. پاسخ علامه به این پرسش، مبنای تفسیری وی و تعیین کننده روش تفسیری اوست. مرحوم علامه معتقد است که آیات قرآن در دلالت بر مفهوم خود، عاری از هر گونه تعقید و پیچیدگی در بیان است؛ زیرا کلام خدا فصیح‌ترین کلام است. او می‌فرماید: «میان آیات قرآن - که تعداد آن از شش هزار تجاوز می‌کند - حتی یک آیه نیز وجود ندارد که مفهومش مغلق و پیچیده باشد؛ به طوری که ذهن در فهم معنای آن متحیر بماند. چگونه [ممکن است قرآن مشتمل بر چنین آیه‌ای باشد] و حال آنکه قرآن فصیح‌ترین کلام است، و یکی از شرایط فصاحت، عاری بودن کلام از اغلاق و تعقید است».^۶

مبنای دیگری که از توابع همین مبناست و مرحوم علامه تأکید فراوانی بر آن دارد، «استقلال قرآن در دلالت و بیان» است. علامه معتقد است که قرآن در بیان مقاصد خود مستقل است و وابسته به غیر نیست. لذا در کشف مراد خداوند - در حدی که خداوند از این آیات در صدد بیان آن بوده - نیازمند به منبع دیگری نیستیم. ایشان در تفسیر المیزان می‌فرماید: «حقیقت این است که راه فهم قرآن بسته نیست و بیان الهی و «ذکر حکیم»،

خود کاشف مقاصد خود است. به این معنا که در تبیین مقاصدش نیازمند طریق دیگری نیست. چگونه ممکن است کتابی که خود را با اوصافی مانند هدایت، نور و بیان روشن هر چیز شناسانده است، برای تفهیم مقاصدش محتاج منبع دیگری باشد؛ از دیگری نور بگیرد؛ و با چیزی غیر خود تبیین شود؟^۷

یکی از شواهد علامه بر گویا و رسا بودن متن قرآن، مشاهده خود قرآن است. او می‌فرماید: «قرآن کلامی عربی است و تمام ساختارهای زبان عربی در آن رعایت شده است»^۸ هر کس در مراجعه به قرآن متوجه می‌شود که قرآن در بیان مقاصد خود از همان الگوهای رایج زبان عربی استفاده کرده است. لذا آشنای با زبان عربی مقاصد آن را آشکارا می‌فهمد؛ چنان که از جملات هر کلام عربی دیگر معنا را می‌فهمد.^۹

علاوه بر این، با بررسی قرآن می‌توان به این نتیجه رسید که در بسیاری از آیات، مخاطب قرآن عموم مردم هستند. این گونه مخاطبه با توجه به حکمت الهی و عدم صدور لغواز جانب خداوند، نشان می‌دهد که سخن قرآن با مخاطبان خود آشکار و روشن است؛ در غیر این صورت قرآن می‌بایست تنها مخاطبانی خاص داشته باشد. علامه در این زمینه می‌فرماید: «قرآن کریم در آیات فراوانی، طایفه خاصی مانند بنی اسرائیل، مؤمنان، کفار و گاهی عموم مردم را مخاطب قرار داده و مقاصد خود را به ایشان القاء کرده، یا با آنان به احتجاج پرداخته است؛ یا اینکه در مقام تحدی با آنان برآمده و از ایشان خواسته است تا اگر شک و تردیدی در اینکه قرآن کلام خداست دارند، مثل آن را بیاورند؛ و بدیهی است که تکلم با مردم به الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نیست، معنا ندارد، و همچنین تکلیف کردن مردم به آوردن مثل چیزی که معنای محصلی (متعین و روشنی) از آن فهمیده نمی‌شود، قابل قبول نیست».^{۱۰}

مرحوم علامه در کتاب قرآن در اسلام ذیل عنوان «قرآن مجید در دلالت خود مستقل است» به بیان دیدگاه خود در این باب پرداخته است. وی در این باره می‌فرماید: «قرآن کریم که از سنخ کلام است، مانند سایر کلام‌های معمولی از معنا مراد خود کشف می‌کند، و هرگز در دلالت خود گنگ نیست، و از خارج نیز دلیلی وجود ندارد که مراد تحت اللفظی قرآن جز آن است که از لفظ عربی اش فهمیده می‌شود».^{۱۱} علامه بر این مبنا، شواهد دیگری نیز ارائه کرده است؛ از جمله آیاتی که عموم مردم را به تدبر در قرآن فرا خوانده است. وی ضمن اشاره به این آیات می‌فرماید: «یکی از دلایل گویا بودن قرآن این است که خداوند با تأکید، مردم را به تدبر در قرآن فرا خوانده و فرموده است: أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد: ۲۴)؛ وَأَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء: ۸۲). از این آیات این نکته به روشنی استفاده می‌شود که آیات قرآن کریم برای همگان قابل فهم است و با تدبر در قرآن می‌توان معانی آنها را دریافت؛ زیرا اگر آیات قرآن ظهور در معانی خود نداشتند، تأمل و تدبر در آنها و همچنین حل اختلافات صوری آنها به واسطه تأمل و تدبر معنا نداشت».^{۱۲} وی ذیل آیه اول، به نقل از مجمع‌البیان به این نکته مورد قبول خود اشاره فرموده که: «این آیه بر بطلان قول کسی دلالت دارد که معتقد است، تفسیر ظاهر قرآن به جز به خبر یا سمع (تفسیر روایی) میسر نیست».^{۱۳} علامه درباره نحوه دلالت آیه دوم بر گویا و رسا بودن دلالت قرآن می‌فرماید: آیه أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا با زبان استدلالی خود بر این مطلب صراحت دارد که قرآن برای فهم عامه مردم و بحث، تأمل و تدبر ایشان ارائه شده است. در قرآن حتی یک آیه وجود ندارد

که معنایی مخالف با ظاهر کلام عربی از آن اراده شده باشد. قرآن کتاب لغز و معماگویی نیست».^{۱۴}

دسته دیگر از آیاتی که به نظر علامه، دلالت بر گویایی متن قرآن و خود کفایی آن در دلالت بر مقصود دارد، آیات تحدی است. علامه در این باره می‌فرماید: «آیاتی که عامه مردم از کافر و مؤمن عصر نزول و پس از آن را به اندیشه و تأمل و تدبیر درباره قرآن فرا می‌خواند، گویای این حقیقت است که انسان جست‌وجوگر می‌تواند با تدبیر و فحوص به معارف قرآن راه یابد...؛ چون در غیر این صورت، ارجاع فهم معانی آیات به پیامبر اکرم ﷺ، به فهم صحابه و شاگردان ایشان و حتی به فهم پیامبر اکرم ﷺ معنا نخواهد داشت؛ زیرا آنچه پیامبر یا صحابی و یا دیگران در این مقام ارائه می‌کنند، اگر معنایی موافق ظاهر آیه باشد، در این صورت همان معنایی است که با تدبیر، تأمل و جست‌وجو برای عموم مخاطبان قرآن قابل دستیابی است و اگر معنایی مخالف ظاهر قرآن باشد، با تحدی منافات دارد و حجت بر منکران اعجاز قرآن با تحدی تمام نمی‌شود».^{۱۵}

علامه علاوه بر شواهد قرآنی، شواهد روایی فراوانی برای استقلال قرآن در دلالت بر مقاصد خود آورده است؛ از آن جمله «روایات عرضه» و نیز روایات «ارجاع به قرآن» و برخی روایات دیگر است. علامه می‌فرماید: «از این گونه روایات می‌توان استفاده کرد که قرآن در دلالت خود مستقل است و هر آنچه که از پیامبر اکرم ﷺ [در تبیین آیات الهی فرموده‌اند]، مطالبی است که از خود قرآن نیز قابل استفاده است؛ زیرا اگر کشف مقاصد الهی متوقف بر بیان پیامبر ﷺ باشد؛ دوری باطل پیش خواهد آمد [و حجیت هیچ کدام اثبات نخواهد شد]».^{۱۶}

شاید این پرسش به ذهن بیاید که اگر به عقیده مرحوم علامه، قرآن در مقام بیان مقاصد خود مستقل است و روش صحیح تفسیر، همان روش تفسیر قرآن به قرآن است، پس نقش روایات در تفسیر قرآن چیست.

مرحوم علامه در عین اعتقاد به متوقف نبودن فهم قرآن بر بیان غیر، نقش مهمی برای روایات در تفسیر قرآن قایل است که به برخی از آنها اشاره می‌کنم. از دیدگاه علامه، یکی از نقش‌های روایات در تفسیر قرآن، نقش تعلیمی است. وی معتقد است که شأن پیامبر در تفسیر، شأن معلم قرآن است و تعلیم، عبارت است از اینکه معلم آگاه و خبره، ذهن متعلم و یادگیرنده را به آنچه فهم آن و دستیابی به آن دشوار است، راهنمایی کند، نه به آنچه فهم آن بدون معلم محال است؛ یعنی آنچه در روایات به عنوان تفسیر بیان شده، با تدبیر و تأمل در خود آیات قرآن قابل استیفاست و آیه بر آن دلالت دارد، اما روایات راه را برای کشف مقصود خداوند، هموار می‌سازد. البته در مواردی اگر روایت نبود، ما اساساً متوجه معارف متعالی قرآن نمی‌شدیم. وظیفه مفسر این نیست که با تکیه بر روایات، مطالبی را که ربطی به آیه ندارد، در مقام تفسیر تعبداً به آیه الصاق کند، بلکه مفسر با تدبیر در خود قرآن به دست می‌آورد که آنچه ائمه علیهم‌السلام در تفسیر آیات فرموده‌اند از قرآن قابل استیفاست و قرآن بر آن دلالت دارد. البته غالب مفسران بدون بیان معصوم به دلایل مختلف - از جمله علو معارف قرآن - به این قبیل دلالت‌ها توجه ندارند. علامه در این باره می‌نویسد: «شأن پیامبر در این مقام تنها تعلیم است و تعلیم عبارت از این است که معلم آگاه و خبره ذهن یادگیرنده را به آنچه فهم آن و دستیابی به آن دشوار است، راهنمایی و ارشاد کند، نه به چیزی که فهم آن [بدون معلم] محال است. در حقیقت تعلیم، هموار کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد راه و آفرینش مقصد. مقصود معلم از

برنامه آموزشی اش ارائه نظام‌مند و سامان‌یافته مطالب علمی است؛ به گونه‌ای که متعلم مطالب را به آسانی فراگیرد و با آنها مانوس شود تا در تنظیم و سامان‌دهی مطالب به رنج و زحمت نیفتد و عمر و سرمایه خدادادی اش تلف نشود، یا در آموختن خود دچار اشتباه نشود.^{۱۷} این دیدگاه در برابر کسانی مطرح شده که فهم قرآن را متوقف بر بیان معصوم دانسته، معتقدند که قرآن برای غیر معصوم گنگ و نامفهوم است، و دیگران فقط باید تعبداً آنچه معصومان ذیل آیات بیان داشته‌اند، بپذیرند. صاحب تفسیر المیزان معتقد است که یکی از مسئولیت‌های پیامبر و جانشینان او، توضیح و تبیین دلالت همین آیات است، و پس از توضیح و تبیین معصوم، معنای جدیدی خلق نمی‌شود، بلکه آنچه خود قرآن بر آن دلالت دارد و آن دلالت به جهاتی برای دیگران پوشیده مانده، آشکار می‌شود. به همین جهت، علامه تشابه آیات را نیز ذاتی نمی‌داند، بلکه آنها را عارضی می‌داند، و معتقد است که پس از بیان معصوم، تشابه از وجه آیات رخت برمی‌بندد.

به عقیده بنده، هنر و شاهکار علامه در تفسیر المیزان این است که همان معارف را که اهل بیت علیهم‌السلام ذیل آیات بیان فرموده‌اند، با استفاده از شیوه «تفسیر قرآن به قرآن» و بادقت در ظرایف و لطایف قرآنی، از خود قرآن استخراج کرده است. از این باب، تفسیر او اثری است که نه تنها برای شیعه، بلکه برای تمام مذاهب اسلامی قابل عرضه و ارائه است. این ادعا، شواهد فراوانی در المیزان دارد که از باب نمونه می‌توان به تفسیر علامه از صراط مستقیم،^{۱۸} تعلیم اسماء به آدم علیه‌السلام،^{۱۹} و تلقی کلمات توسط آدم علیه‌السلام،^{۲۰} اشاره کرد.

بررسی تفسیر المیزان نشان می‌دهد که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیات قرآن، کاملاً به روایات تفسیری توجه داشته است و به جز روایات مخالف با ظاهر قرآن، تقریباً تمام روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر مدنظر ایشان بوده است. البته به جای اینکه در مقام

تفسیر قرآن، تنها روایات تفسیری را بیان کند، کوشیده همان معارفی را که اهل بیت در تفسیر قرآن بیان داشته‌اند، با تکیه بر آیات قرآن و تدبیر و تأمل فراوان در دقایق و ظرایف آیات آن تبیین کند؛ سپس در نهایت از روایات به عنوان مؤید مطلبی که از ظاهر قرآن به دست می‌آید، یاد کرده است. تلاش تفسیری علامه در بیان موافقت ظواهر قرآن با احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، در نگارش یک دوره تفسیر قرآن با نام *تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن* نمایان است. این تفسیر که از ابتدای قرآن تا آیه ۵۷ سوره یوسف را دربرمی‌گیرد، تقریباً همان محتوای *تفسیر المیزان* را در خود دارد.

نقش دیگر روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر از نظر علامه، آموزش روش تفسیر است. علامه معتقد است که ذوق و مهارت تفسیر را تنها با بررسی روایات تفسیری می‌توان به دست آورد. وی در این زمینه می‌نویسد: «أن المتعین فی التفسیر، الاستمداد بالقرآن علی فهمه و تفسیر الآیة بالآیة و ذلك بالتدرب بالآثار المنقولة عن النبی و أهل بیته، صلی الله علیه وعلیهم و تهیئة ذوق مکتسب منها ثم الورود»؛ تنها روش [صحیح] تفسیر، استمداد از قرآن برای فهم آن و «تفسیر آیه به آیه» است؛ تجهیز به این روش با جست‌وجوی فراوان در آثار مروی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت او علیهم‌السلام و به دست آوردن ذوق و [مهارت] در این روش میسر می‌شود؛ پس از آن می‌توان به عرصه تفسیر وارد شد.^{۲۱} علاوه بر این، از دیدگاه علامه برای بیان جزئیات و تفصیل اعتقادات و احکام شرعی، باید به اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه کرد؛ زیرا قرآن غالباً خطوط کلی را بیان و تنها فتح‌بابی کرده و بیان تفصیل آن را به معلمان قرآن سپرده است.^{۲۲} البته چنان‌که پیش‌تر گفتیم، بیان تفصیل اعتقادات و جزئیات احکام، امری خارج از تفسیر اصطلاحی است.

من فقط به ذکر دو عنوان دیگر از نقش اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر، از دیدگاه علامه اشاره می‌کنم. یکی اینکه از دیدگاه علامه، ائمه علیهم‌السلام در فهم کتاب خدا در حوزه اصول و فروع

معارف دین مرجعیت دارند. علامه ذیل آیه ۲۳ سوره شوری که اجر رسالت پیامبر اعظم اسلام ﷺ را مودت و دوستی خاندان پیامبر (اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ) معرفی می‌کند، می‌فرماید: «تأمل کافی در روایات متواتر وارد شده از طریق فریقین - مانند روایت ثقلین و حدیث سفینه و غیر آن - که متضمن ارجاع مردم به اهل بیت ﷺ در فهم کتاب خدا در حوزه اصول معارف دین و فروع آن و نیز بیان حقایق قرآن است، تردیدی باقی نمی‌گذارد که واجب کردن مودت ایشان و معادل قرار دادن آن با اجر رسالت، راهی است برای اینکه مردم به عنوان مرجعی علمی [در فهم کتاب خدا و غیر آن] به ایشان مراجعه کنند». ^{۲۳} یکی دیگر از کارکردهای روایات اهل بیت ﷺ در تفسیر از دیدگاه علامه، بیان معارف بلند قرآنی و تجهیز ذهن مفسران برای پذیرش آن است؛ معارفی که ذهن بشر با آن انس ندارد، اما به هر حال آیات قرآن بر آن دلالت دارد. برای نمونه، علامه بر روی معارف توحیدی قرآن انگشت می‌گذارد و آن را بسیار فراتر از بیان وحدت عددی فلاسفه مصر قدیم و یونان و اسکندریه و حتی مانند ابن سینا می‌داند و می‌فرماید: «... کسی جز علی بن ابی طالب ﷺ پرده از این حقیقت متعالی برداشته است. تنها کلام اوست که این راه را گشوده و پرده و حجاب را از این حقیقت متعالی به بهترین وجه و روشن‌ترین راه کنار زده است... سپس فلاسفه [و سایر دانشمندان] مسلمان، پس از هزار سال این معارف را دنبال کردند و به این مطلب تصریح کردند که این حقایق را از کلام امیرالمؤمنین استفاده کرده‌اند». ^{۲۴}

بیان تفصیلی این نکات نیاز به مجال بیشتری دارد که اکنون جای آن نیست. در پایان به ذکر این مطلب اکتفا می‌کنم که فقط با تمسک به بعضی سخنان علامه در تفسیر المیزان نمی‌توان به نظریه ایشان در باب رابطه قرآن و روایات دست یافت، بلکه برای نیل به

دیدگاه جامع این پهلوان عرصه تفسیر و حدیث، باید به مجموعه سخنان ایشان در این باب و نیز زمینه‌های صدور هر یک توجه کرد. ایشان در بخشی از تفسیر المیزان به صراحت بیان می‌کنند: «...إِنَّ تَفْسِيرَ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ بِغَيْرِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْقَطِيعَةِ مِنَ التَّفْسِيرِ بِالرَّأْيِ الْمَمْنُوعِ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»؛ ...تفسیر قرآن بدون مراجعه به قرآن (مجموعه آیات مرتبط با یک آیه) و سنت قطعی (روایات معتبر)، از مصادیق تفسیر به رأی است که از نظر کتاب و سنت جایز نیست.^{۲۰} به عقیده علامه طباطبائی، به حکم آیه ۴۴ سوره نحل (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)، گفتار پیامبر اکرم ﷺ در تمام آیات قرآن حجت است و قول کسانی که حجیت سخن رسول گرامی اسلام را به غیر نص و ظاهر اختصاص می‌دهند و آن را تنها در مقام بیان تشابهات و اسرار کلام الهی و آیات نیازمند تأویل حجت می‌دانند، صحیح نیست.^{۲۱} بنابراین مرحوم علامه در تفسیر قرآن به قرآن، نقش ویژه‌ای برای روایات اهل بیت ﷺ قایل است و در تفسیر خود نیز عملاً، فراوان از روایات استفاده کرده است.

سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین استاد رجبی

بسم الله الرحمن الرحيم

در این فرصت، ابتدا بنده نکات کلی تری را به عنوان طریق و راهکار فهم مراد علامه ﷺ از روش تفسیر قرآن به قرآن می‌گویم.

نکته اول این است که ما باید بین تعریف اصطلاحی تفسیر که در بیان علمای تفسیر آمده است و مفهوم آن در روایات فرق بگذاریم. در روایات همانند قرآن، معنای لغوی آن

اراده شده است. واژه تفسیر در آیه شریفه **وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا** (فرقان: ۳۳) به معنای لغوی آن است، نه معنای اصطلاحی اش بین مفسران و دانشمندان علوم قرآنی. در روایات هم همین طور است. حتی در بیان مرحوم علامه در مواردی چنین است. بنابراین اینها باید تفکیک شود.

نکته دیگر این است که تعریف تفسیر با همین معنای اصطلاحی اش باید شفاف تر شود؛ یعنی ما وقتی می‌گوییم تفسیر یک آیه، خواه بگوییم تفسیر دو مرحله‌ای و دو مؤلفه‌ای است یا بگوییم سه مرحله‌ای - هر چه می‌خواهیم بگوییم - آیا مقصود این است که قرآن می‌خواهد آنچه را که با این عبارت در اینجا آورده بفهماند - آیا این را می‌گوییم تفسیر - یا هر چه را که خدا به عنوان هادی انسان‌ها در این زمینه بخواهد بفرماید و بفهماند؛ هر چند با روایات ذیل آیه، آن هم می‌شود تفسیر، یا فراتر از آن، آنچه با علوم دیگر هم کشف می‌شود آنها هم تفسیر می‌شود. این جای بحث دارد.

نکته دیگر این است که ما باید بین «روش تفسیر قرآن به قرآن» و «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن» تفکیک کنیم. یعنی یک موقع می‌گوییم تفسیر قرآن به قرآن چیست و یک موقع می‌گوییم این تفسیر قرآن به قرآن را چگونه باید انجام دهیم و روشش چیست؟ به نظر من اینها اگر تفکیک شود به شفاف شدن بحث کمک می‌کند.

نکته آخر این است که ما در خصوص مرحوم علامه و همه کسانی که می‌خواهیم رأی و نظر آنها را در مورد این موضوع خاص به دست آوریم، باید چند مؤلفه را مورد توجه قرار دهیم و اگر برخی از آنها را لحاظ کنیم و بعضی را لحاظ نکنیم، در فهم دقیق مقصود او موفق نخواهیم شد. من به این موارد با توجه به ضیق وقت اشاره می‌کنم:

پرتال جامع علوم انسانی

۱. توجه دقیق به عنوان موضوع بحث، یعنی تفسیر قرآن به قرآن؛ یعنی باید ببینیم «تفسیر»

یعنی چه؟ قرآن که معلوم است؛ «به قرآن» هم روشن شود، چیست؛

۲. به آنچه خود گوینده در مقام بیان مراد خودش آورده، با تمام ظرایف و دقایقی که مد

نظرش هست، توجه کنیم و آن را مبنا قرار دهیم. بسیاری در مقام بیان مقصود خود

می‌گویند، این موارد مقصود ما نیست؛ مثلاً گورویچ کتابی نوشته درباره جبر

اجتماعی. اول چندین معنا برای جبر اجتماعی ذکر می‌کند و می‌گوید اینها مراد من

نیست؛ بعد می‌گوید مراد من این است. ما هم از قرینه مقارنه و مقابله و آن چیزهایی

که گوینده و نویسنده نفی می‌کند و می‌گوید اینها مراد من نیست، ممکن است

بفهمیم که مراد او دقیقاً چیست. در مقدمه تفسیر المیزان وقتی مرحوم علامه می‌گوید

مقصودم از تفسیر قرآن به قرآن چیست، اشاره می‌کند که یک عده با مذاق فلسفی و

کلامی و غیره، قرآن را تفسیر و در واقع تطبیق کرده‌اند و من می‌خواهم به گونه‌ای

تفسیر کنم که اینها نباشد؛

۳. توجه به ادله و شواهد مدعا؛

۴. بررسی عمل آگاهانه مفسر یا گوینده؛ وقتی مرحوم علامه می‌گوید روش من این

است، آگاهانه هم می‌خواسته این روش را در تفسیر شریف المیزان به کار بگیرد، باید

ببینیم چه کرده است و از این طریق مقصودش را روشن کنیم. نباید بگوییم کارش

طوری است که کاملاً با این روشی که پیشنهاد کرده مخالف است. او فردی نیست که

از روی سهو آمده باشد تفسیر کند. توجه داشته است؛ نمی‌خواسته شیوه دیگران را به

کار گیرد، بلکه آگاهانه می‌خواسته شیوه نویی را اعمال کند. پس باید آن تحلیل و

تفسیری که ما از تفسیر قرآن به قرآن می‌کنیم، منطبق با عمل علامه باشد. البته هر مفسری ممکن است یک جا اشتباه کند؛

۵. توجه به تمایز موارد مشابه؛ یعنی آنچه مراد نیست گاه مشابه است. ممکن است چیزهایی مشابه مفهومی که مدنظر گوینده است وجود داشته باشد. لازم است ما تفاوت بین اینها را مورد توجه قرار دهیم و توجه داشته باشیم که اینها با هم چه فرقی دارند. مثلاً اینکه تفسیر با بیان مصداق یا باطن و تأویل چه فرقی دارد؛

۶. شناخت شرایط اجتماعی‌ای که مسئله در آن شرایط مطرح شده خیلی مهم است. مرحوم علامه طبق آنچه شاگردانشان فرموده‌اند، در موقعیتی بود که گروهی پیدا شده بودند که فقط می‌گفتند: قرآن را باید با روایت تفسیر کرد. مرحوم علامه یک مقدار با توجه به چنین فضایی سخن می‌گوید. طبعاً هر گوینده تا حدی با توجه به فضا و جو حاکم سخنش را مطرح می‌کند؛ به‌ویژه اگر به نظر او آن جوان‌درست باشد. همان‌طور که در روایت داریم: **رحم الله امرأ عرف معاریض کلامنا**. در فهم روایات، برای جایگاه طرح بحث نقش قایل شده‌اند. لذا ما باید دقیق شویم که مراد ایشان با توجه به فضای آن زمان چه بوده است؛

۷. توجه به موارد استثنا؛ این استثناها به فهم آن مقصود کمک می‌کند. مرحوم علامه آمده و مواردی را که ما نیاز به روایت داریم، استثنا کرده است. ما باید این موارد را سنخ‌شناسی کنیم. ایشان که می‌فرمایند تفصیل احکام خارج است؛ تفصیل مسائلی که راجع به قیامت هست خارج است؛ باید بینیم از چه باب می‌خواهد بگوید این سنخ مسائل خارج است، و در این جاها نیاز به روایت داریم. آیا ایشان جمود روی مصداق دارد که این دو مصداق را کنار می‌گذارد، یا خارج کردن آنها وجهی دارد؟ این جای

تأمل دارد. شاید ایشان بخواهد بگوید چون خداوند با این عبارت آن تفصیل قیامت را نمی‌خواهد بیان کند، به روایات رجوع می‌کنیم. اگر مفسری بخواهد تفصیلی را وارد شود که آیه در صدد بیان آن نیست، دیگر آنها جزو تفسیر نیست؛

۸. شخصیت نویسنده؛ یکی از چیزهایی که در فهم سخن گوینده مؤثر است، شخصیت او و ویژگی‌ها و دقت و ظرافت‌هایی است که در سخن دارد. ما یک موقع با فردی مواجه هستیم که در عبارت و بیانش مسامحه وجود دارد و دقت‌های لازم را در نوشته‌ها و گفته‌های خود رعایت نمی‌کند، یا سخنش برای مخاطبان عامی است که آن دقت‌ها را درک نمی‌کنند، و لذا نمی‌خواهد با دقت سخنش را ارائه کند؛ و یک موقع با شخصیتی مانند مرحوم علامه روبه‌رو هستیم که کلام ایشان را به این آسانی حمل بر خطا و مسامحه نمی‌توان کرد. کتاب هم کتاب تخصصی و علمی است. آسان نیست که بگوییم روشی را پیشنهاد کرده و در تفسیرش بر خلاف آن نوشته، یا در موارد زیادی، بر خلاف آنچه می‌خواسته بگوید، حرکت کرده است. در کتاب‌های دیگر و افرادی با سطح پایین‌تر از سطح مرحوم علامه، این گونه سخاوتمندانه نمی‌گوییم خطا کرد. بنابراین، لحاظ شخصیت ایشان مهم است. نمی‌گوییم ایشان معصوم است و خطایی در میزان نیست؛ معقول نیست این را بگوییم. می‌خواهیم بگوییم افراط و تفریط نشود؛

۹. رجوع به شاگردانی که این بحث‌ها را در محضر ایشان فرا گرفته‌اند؛ این هم می‌تواند شاهدهی باشد بر اینکه مراد مرحوم علامه از این عنوان چیست. اگر آیت‌الله جوادی آملی یا آیت‌الله مصباح بفرمایند: مرحوم علامه بحثی را که مطرح می‌کرد مقصودش این بود، این بیانات می‌تواند مبین نظر علامه باشد؛ زیرا این بزرگواران در محضر

علامه در گفت‌وگوها و ان‌قلت‌هایی که شده و در تفسیر المیزان نیامده است، حضور داشته و مقصود او را بهتر دریافته‌اند.

بنابراین وقتی می‌خواهیم قضاوت کنیم که مراد علامه چیست، باید این چند مؤلفه را مورد توجه قرار دهیم و اینها شواهد و قرائن مقصود علامه را نشان می‌دهند و ما باید با توجه به مجموع قرائن و بررسی و جمع‌بندی آنها، نظر علامه را در موضوع به دست آوریم.

توجه به این مقدمهٔ مرحوم علامه هم مهم است که قرآن در حد اعلای فصاحت و بلاغت است؛ یعنی گویاترین بیان ممکن را برای ادای مقصود آورده است؛ یعنی از این بهتر نمی‌شد بیان کرد. اگر ما بگوییم بیانی را آورده است که در عین حال، آخرش مبهم می‌شود و ما نمی‌توانیم بفهمیم چه می‌فرماید، همان چیزی را که می‌خواست بیان کند و با رساترین عبارت بیان کرده، اما نمی‌توانیم بفهمیم، این با اعتقاد به حد اعلای فصاحت و بلاغت قرآن با تعبیر «بلاغ للناس» و «بلسان عربی مبین» تناسب ندارد.

اکنون با در نظر گرفتن مؤلفه‌هایی که عرض شد، مقصود علامه را از تفسیر قرآن به قرآن پی می‌گیریم. ابتدا در نظر داشتیم بر اساس هر یک از آن مؤلفه‌ها بگوییم مقصود علامه چیست، ولی با توجه به ضیق وقت، من یک نگاه کلی می‌کنم و نمونه‌هایی از شواهد را ذکر می‌کنم.

وقتی که می‌خواهیم تفسیر قرآن به قرآن را معنا کنیم و مفهوم آن را روشن کنیم، اولین واژه‌ای که باید شفاف‌سازی شود، «تفسیر» است. در کتاب‌های تفسیری و علوم قرآنی، تعریف‌های مختلفی برای تفسیر بیان شده است. مرحوم علامه در مقدمهٔ جلد اول المیزان

تعریف خاصی برای تفسیر ارائه کرده‌اند؛ ولی آنچه بنده مدنظر هست، شفاف‌سازی مفهوم تفسیر در یک بعد خاص این واژه است. معمولاً می‌گویند کشف مراد خداوند از آیات می‌شود تفسیر. حالا تعبیر «کشف» و «پی بردن»، و به تعبیر مرحوم علامه «بیان معانی» و «کشف مقاصد و مدالیل آیات»، این یعنی چه؟ یک مقدار باید روشن تر شود که بیان معانی یا کشف مدالیل و مقاصد در چه حدی تفسیر به شمار می‌آید و از چه حدی که بگذرد، تفسیر به شمار نمی‌آید. ظاهراً بتوان این ادعا را کرد - گرچه به این مسئله تصریح نشده است - که آن بخشی که دقیقاً تفسیر آیه است، و به تعبیر مرحوم علامه بیان معنا، کشف مقصد و کشف مدلول هست، آن حدی است که خداوند متعال می‌خواسته با همین تعابیر، طبق قواعد محاوره عقلائی بیان کند. یعنی ما اول باید احراز کنیم که خداوند با این عباراتی که در قرآن آمده، و طبق روش محاوره عقلائی چه چیزی را می‌خواسته به دیگران منتقل کند. پرده برداری از این حد می‌شود تفسیر؛ و هر چه فراتر از این باشد، پرداختن به آن دیگر تفسیر نیست؛ خواه چیزی بوده که خداوند نمی‌خواسته با این الفاظ بیان کند، یا نمی‌خواسته طبق قواعد محاوره عقلائی بیان کند، مثل معانی بطنی، و یا چیزی بوده که خداوند با این الفاظ به تنهایی نمی‌خواسته بیان کند، بلکه با این الفاظ به ضمیمه چیز دیگر می‌خواسته بیان کند، اینها تفسیر آیات نیست؛ پرده برداشتن از عبارت نیست. به تعبیر علامه مفهوم این الفاظ نیست.

مرحوم علامه در بیاناتشان بین مفهوم (که در یک تعبیر دیگر دارند مفاد تحت اللفظی آیات) و بین مصداق و امثال آن تفکیک قایل می‌شوند و می‌گویند: در جایی که ما می‌گوییم قرآن خودش روشن است و نیاز به چیز دیگر ندارد، آنجایی است که می‌خواهد مفهوم را بیان کند؛ قرآن در بیان مفهومش هیچ نیازی به غیر ندارد. بعضی از

دوستان در سخنرانی خود بیان کردند که هر قدر واژه‌های قرآن تشخیص پیدا کند، آخرش مفهوم را منتقل می‌کند. این سخن درستی است؛ اینکه مصداق خارجی این شیء چیست، این خارج از حد تفسیر است، مگر در موارد اعلام شخصی مورد تفاهم عرف و مخاطب قرآن. اینکه حقیقت این مصداق چیست، اینکه معنای بطنی این الفاظ چه می‌تواند باشد، خارج از تفسیر است. بنابراین حد و مرز تفسیر این است که خداوند با این عبارات چه مفاهیمی را طبق قواعد محاوره عقلایی می‌خواهد به ما منتقل کند. مرحوم علامه در اینجا می‌فرماید که عبارات و بیانات قرآن در این حد، کاملاً روشن است. البته آیات محکم و متشابه دارد، ولی متشابه را وقتی به محکم برگردانیم آن هم روشن می‌شود. به تعبیر دیگری که ایشان دارند، آیات قرآن در دلالت خود مستقل هستند؛ در بیان خودشان رسا هستند.

توضیح اینکه ما دو نوع نگاه ممکن است به آیات کنیم: یک وقتی می‌گویید آیات در بیان مقصود خود نارسا و گنگ هستند و به تعبیر روایات مبهم هستند (من زعم ان القرآن مبهم فقد هلك واهلك)^{۲۷}؛ یک موقع می‌گوییم نه، این عبارات در فهماندن آنچه خداوند می‌خواسته با همین عبارات طبق روش عقلایی بفهماند، رساست و کمبودی ندارد. مرحوم علامه روی این نکته تکیه دارند که به هیچ وجه آیات قرآن در این جهت نارسا نیست؛ گنگ نیست؛ مبهم نیست؛ نقص ندارد. دلایلشان را هم آورده‌اند که از آن جمله، اعجاز قرآن در فصاحت و بلاغت است. اگر ما می‌گوییم قرآن از جهت بلاغت در حد اعجاز است، یعنی گویاترین و رساترین عباراتی که برای ادای این مقصود وجود داشته به

کار گرفته است. خداوند می‌خواسته مطلبی را به ما بگوید و از رساترین قالب استفاده کرده است. آیا با این فرض می‌شود بگوییم که نارساست؟ اگر این طور باشد ما عبارت رسانداریم، و باید بگوییم همه‌اش گنگ است؛ ناقص است؛ ابهام دارد. بنابراین ایشان می‌گوید ما دو فرض بیشتر نداریم: یا باید بگوییم نارساست که با اعجاز بلاغی قرآن ناسازگار است؛ یا باید بگوییم رساست؛ بنا به همان دلایلی که ذکر شد. البته شاید کسانی به دلایل ایشان مناقشه داشته باشند که در نشست دیگری به آن می‌پردازیم، اما با فرض اینکه بگوییم قرآن بیاناتش رساست؛ مبهم و گنگ نیست، ما با رجوع به همین عبارات باید بتوانیم آنچه را خداوند با این عبارات طبق قواعد محاوره عقلایی می‌خواسته بیان کند، به خوبی بفهمیم. اگر یک چیزی فراتر می‌خواسته بفهماند، مثل تفصیل احکام، حتماً با این عبارات نمی‌خواسته بفهماند؛ بطون را می‌خواسته بیان کند؛ با این عبارات طبق قواعد محاوره عقلایی نمی‌خواسته بیان کند؛ حتی مطلقاً داریم و قیدش در روایات آمده است، اما با این مطلق که در قرآن هست، همان حد مطلق را می‌خواهد به ما بفهماند؛ حتی مصادیقی که نمونه‌هایش در نقد بر مرحوم علامه ذکر می‌شود، مانند **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى**، اگر این رساترین عبارت است برای آنچه خدا می‌خواسته با تعبیر «الصلاة الوسطی» بفهماند و نمی‌خواسته فراتر از حد مفهومی، بعینه آن مصداق را بیان کند، معنایش این است که خدا می‌خواسته بفهماند نمازهای پنج‌گانه‌ای که داریم همه در یک حد از تأکید نیستند. یک صلاتی داریم که وصف میانه دارد، حالا مصداق این میانه چه می‌شود، با این عبارات نمی‌خواهد این مصداق را کاملاً

مشخص کند، می‌خواهد بگوید ما چند نماز داریم که یکی از آنها می‌شود میانه، آن میانه یک ویژگی دارد که تأکید خاص بر آن شده است. شما بر همه نمازها محافظت داشته باشید، و بر صلوة میانه به‌ویژه محافظت کنید. همین‌طور در آیات مربوط به ولایت، آن حدی که قرآن می‌خواهد با این عبارات بیان کند، طبق متفاهم عرفی، همان بیان کلی است. ممکن است این بیان کلی خیلی تشخص پیدا کرده باشد، ولی به هر حال مفهوم است. مفهومی را می‌خواهد منتقل کند؛ کما اینکه در بحث‌های توحید و قتی خدا را به رحیم، کریم و امثال آن وصف می‌کنیم، همه اوصافش را هم که بگوییم، با این الفاظ مصداق خداوند را بیان نمی‌کنیم؛ مصداق جداست. ما مفاهیمی را می‌گوییم که چه بسا جز بر یک مصداق منطبق نشود، ولی حتی آن انطباق را مرحوم علامه جدا می‌دانند. انطباق غیر از این است که این مفهوم چیست. یک بحث این است که این مفهومی که خدا می‌خواست به ما منتقل کند چیست؛ یک بحث این است که این منطبق بر چه مصداقی می‌شود؛ و یک بحث هم این است که حقیقت آن مصداق چیست. اینها همه از هم جداست. یا مثلاً وقتی که می‌گوییم عرش، درک نمی‌کنیم حقیقتش چیست. ما وقتی همه آیات عرش، کرسی و ملک را جمع کنیم، می‌بینیم، هشت - ده وصف برای عرش، کرسی، ملک و امثال آن ذکر شده است. با همین اوصاف هم می‌فهمیم که عرش، این عرش متعارف ما نیست؛ کرسی این کرسی مادی نیست؛ ملک موجودی مثل موجودات این جهان نیست. حتی ممکن است اوصاف متعدد دیگری را هم در پرتو بیان آیات برای آنها بیابیم. به هر حال، در این حد می‌فهمیم و این گونه نیست که در حد مفاهیم هیچ چیز

از این آیات درک نکنیم، ولی این مفهوم بر چه مصداقی منطبق می‌شود، نمی‌دانیم و خارج از این عبارات آیات است. این عبارات نمی‌خواهد بگوید مصداق این امور چیست.

بنابراین اگر ما گفتیم قرآن رساست، معنایش این است که در انتقال مفهوم رساست، و در فهم معنایش نیاز به غیر ندارد. با مراجعه به آیات مربوط به یک موضوع، از خود آن آیات، آنچه و آن مقدار که آیات در صدد بیانش بوده، مشخص می‌شود؛ البته با توجه دقیق به ظرایف آیات، توجه به صدر و ذیل، توجه به سیاق و آیات قبل و بعد، یا مقام یا قراین مختلف دیگری که وجود دارد. ممکن است در مورد نادری هم آخرش متشابه بماند و با آیات دیگر باید رفع تشابه کنیم، و شاید در مواردی یک مفسر نتواند رفع تشابه کند. علامه می‌فرماید در نهایت آیات خودشان روشن هستند.

نکته قابل توجه دیگر این است که وقتی می‌گوییم خداوند بیانش روشن است، این غیر از این است که هر کسی به همه مفاد آیات و مراد خداوند با این بیان روشن می‌رسد. در عین حال که روشن است، ممکن است بنده به دو نکته از آنچه خدا با این عبارت می‌خواسته بیان کند، رسیده باشم؛ فرد دیگری به ده نکته برسد؛ فرد دیگری به صد نکته؛ که همه هم در حد مفهوم است. همه از این عبارت رسا استفاده می‌کنند. این به ظرفیت و توانایی و استعداد مفسر و شرایطی که حاصل کرده بستگی دارد، و نیز به دقت و عمقی که در مقام تفسیر به کار می‌گیرد. به همین دلیل هم مفسران در درجات مختلف قرار می‌گیرند. شما می‌توانید کتب تفسیری مفسران مختلف را بررسی کنید و به این حقیقت پی ببرید، ولی همه از این عبارات اینها را فهمیده‌اند؛ چه بسا همه‌اش هم درست باشد. البته اختلاف هم

هست، ولی این گونه نیست که بگوییم اگر این عبارت باشد، همه باید یکسان و در یک حد بفهمند. ممکن است به لحاظ اینکه حقیقتی که این مفهوم از آن حکایت می‌کند، امر عمیقی باشد. لذا درجات فهم افراد متفاوت می‌شود. البته حدی از فهم برای همه کسانی که با زبان عربی آشنا هستند و دقت لازم را می‌کنند، حاصل می‌شود؛ آن گونه که در روایات هم آمده، و افراد را طبقه‌بندی کرده، و فهم مفاد آیات را هم طبقه‌بندی کرده است، و می‌گوید یک طبقه را همه می‌فهمند، ولی طبقات دیگر را افراد دیگر. پس اگر ما گفتیم رساست، نباید توقع این باشد که همه مراجعه کنندگان به قرآن همه مفاد همه آیات را تا عمقش تا آخرین حدش درک کنند؛ نه، چنین توقعی درست نیست. به دلیل اینکه شرایط افراد متفاوت است؛ چون در مقام تفسیر آن دقت‌های لازم و ظرافت‌های لازم را به کار نمی‌برند، و چه بسا اصول را اشتباهی رفته باشند و دور شده باشند. ولی اگر ما گفتیم قرآن رساست و گنگ است، آن وقت باید بگوییم این عبارت که نمی‌تواند با ما سخن بگوید، باید چیزی کنار آن بگذاریم، و به تعبیر علامه، باید آیات را بر یک چیزی حمل کنیم، تا رسا شود. علامه رحمته‌الله نگاهی تاریخی به تفاسیر و مسلک‌های تفسیری می‌کنند و می‌گویند: فیلسوفان آمده‌اند فلسفه را مبنا قرار داده‌اند و آیات را حمل بر مباحث فلسفی کرده‌اند؛ اهل کلام آمده‌اند کلام را مبنا قرار داده‌اند و آیات را با آن مبانی تفسیر کرده‌اند، یعنی این مباحث را می‌گذارند کنار آیات؛ چون آیات به زعم آنها گویایی کامل را ندارند، و به کمک این امور به گمان خودشان رسایش می‌کنند. علم گراها که مرحوم علامه با عبارت «نشأ فی هذه الاعصار مسلک جدید فی التفسیر» از آنها تعبیر می‌کند، به مسائل حسی میل دارند و می‌گویند: ما بر اساس تجربه و امثال آن قرآن را گویا

می‌کنیم. از جمله این مسلک‌های تفسیری، مسلک اخباری‌ها و محدثان است که گفته‌اند ما با روایات قرآن را گویا می‌کنیم. علامه می‌فرماید: این نقص مشترک همه تفاسیر گذشته است، «وبئس النقص»؛ و آن این است که تحمیل می‌کنند بر قرآن چیزی را یا حمل می‌کنند قرآن را بر چیز دیگر، در صورتی که نباید چنین کرد. در ادامه عبارت دیگری دارند، و می‌فرمایند: یک موقع ما می‌گوییم قرآن چه می‌گوید؛ یک موقع می‌گوییم قرآن را بر چه حمل کنیم. روش صحیح تفسیر این است که بگوییم قرآن چه می‌گوید، نه اینکه ما قرآن را بر چه حمل کنیم. وی معتقد است که مسلک‌های تفسیری گذشته که صبغه تفسیر قرآن به قرآن نداشته‌اند، همواره در صدد این بوده‌اند که قرآن را به چیزی حمل کنند، نه اینکه دنبال این باشند که قرآن خودش چه می‌گوید.

البته همه این بحث‌ها با فراغت از این نکته است که یک سلسله مباحث مقدمات تفسیری داریم که قرآن و هر کلام مشابه آن را که بخواهیم بفهمیم باید به آنها توجه کنیم. مثلاً باید به لغت مراجعه کنیم، و قواعد ادبی زبان عربی را بدانیم. معنای سخن علامه که می‌گوید قرآن رساست، این نیست که به این امور احتیاج نداریم. مثلاً اگر بخواهیم قرآن را بفهمیم، حتی معنای لغوی واژه‌ها را هم باید از قرآن بگیریم؟ نه، اینجا هم قواعد و اصول اولیه‌ای وجود دارد که طبق آنها تفسیر می‌کنیم؛ مثل هر زبان دیگر؛ کما اینکه اگر متن فارسی بود، ما طبق قواعد زبان فارسی تفسیر می‌کردیم، و اگر معنای لغتی را می‌خواستیم بدانیم، به کتاب لغت مراجعه می‌کردیم و امثال آن. خود آن بزرگوار هم در تفسیر همین عمل را انجام داده‌اند. پس در اینکه ما باید از ادبیات استفاده کنیم، بدیهیات عقلی را در نظر بگیریم و اینکه در فهم هر کلامی اینها را باید مبنا قرار دهیم و نباید اینها را

هم از قرآن به دست آوریم، بحثی نیست. لذا در همین مقدمه تفسیر المیزان می‌گوید: ما در این تفسیر بر چیزی از خارج تکیه نمی‌کنیم، مگر قواعد ادبی، بدیهی، عقلی و امثال آن. اما مسائل نظری را مبنای تفسیر قرار دادن خطایی است که مسلک‌های مختلف دچارش شده‌اند؛ چون آن نظریات و مسائل نظری را مبنای این قرار داده‌اند که قرآن چه می‌گوید، در حالی که بحث این است که مفهوم، مراد، مقصود و مدالیلی که خدا می‌خواسته به ما منتقل کند چیست.

خلاصه، نظر مرحوم علامه این است که به جای اینکه بگوییم قرآن را بر چه حمل کنیم، باید دنبال این باشیم که قرآن چه می‌گوید؛ به جای اینکه بگوییم قرآن مبهم و گنگ است، باید معتقد باشیم قرآن رساست؛ باید معتقد باشیم قرآن ناطق است، نه صامت؛ و این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: **ذلک القرآن فاستنطوه و لن ینطق لکم**، باید کنار این مطلب که قرآن صامت ناطق است، یعنی در حالی که صامت است ناطق است، فهمیده شود. همه آن روایاتی را هم که تشویق به تدبر و فهم قرآن می‌کنند، باید در نظر بگیریم و معنای این جمله را بفهمیم. این صامت را باید معنا کرد؛ این «لن ینطق لکم» را باید معنا کرد؛ این روایتی را که می‌فرماید قرآن قیم می‌خواهد،^{۲۸} باید معنا کرد. اینها همه نقاط ابهامی است که باید معنا شود؛ همه اینها توجیه و تفسیر درست دارد، و همه اینها پاسخ معقول دارد.

نکته بعدی این است که جایگاه روایات در روش تفسیر قرآن به قرآن چیست. از منظر مرحوم علامه، نه تنها روایات جایگاه بسیار بالایی در تفسیر دارند، بلکه ایشان عقیده‌اش این است که روش تفسیر قرآن به قرآن از روایات به دست می‌آید و به دیگران نیز توصیه

می‌کند که مفسر باید برود به روایات مراجعه کند و با غور و گردش در روایات، اول روش پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را در تفسیر قرآن استخراج کند؛ بعد سراغ تفسیر برود. ایشان می‌فرمایند: روشی که پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام تعلیم می‌دهند، همان روش تفسیر قرآن به قرآن است. خود علامه پس از شناسایی این روش، سراغ تفسیر می‌رود و با هم‌مین روش تفسیر قرآن به قرآن آیات را تفسیر می‌کند. به هر حال، روایات چه جایگاهی در تفسیر دارند؟ ایشان می‌فرمایند: روایات در تفسیر معتبرند و وظیفه مفسر این است که به آنها مراجعه کند و تصریح می‌کنند که روایات و سخنی که از معصوم برسد، در همه جا، حتی در جایی که ظهور و نص باشد، معتبر است، ولی این گونه نیست که بدون آنها آیات را نفهمیم. بعد وارد این می‌شوند که این منقولاتی که خبر واحد است، چه جایگاهی در تفسیر دارند. آنجا می‌گویند باید مبنا مشخص شود. پس به نظر، بالاترین جایگاهی که شاید دیگران تا این حد در تفسیر به روایات نداده‌اند، مرحوم علامه این جایگاه را به روایات داده‌اند. حالا روش تفسیری قرآن به قرآنی که از اهل بیت علیهم‌السلام می‌گیرند، چیست؟ می‌فرمایند: اول بروید سراغ قرآن، با فرض اینکه قرآن را رسا می‌بینید، تا آنجایی که می‌توانید از قرآن استنتاج کنید، و در آن تدبر کنید، و مقصود خدا را بیرون بکشید. روایات را چه کار کنیم؟ ایشان تصریح می‌کنند: بعد از استنتاج قرآن و تدبر در آن، به روایات رجوع کنید. این همان روشی است که می‌گویند از اهل بیت گرفته‌اند و روش اهل بیت است؛ یعنی همان روش تفسیر قرآن به قرآن. من بعضی از عبارات ایشان را ضرورت دارد که بخوانم تا بدانیم ایشان چگونه تصریح می‌کنند که ما بر اساس روش

تفسیر قرآن به قرآن که از روایات به دست می‌آید، باید به روایات هم مراجعه کنیم. می‌فرمایند: در تفسیر قرآن سه فرض وجود دارد:

۱. مفسر به مقدمات علمی و غیر علمی مراجعه کند؛

۲. به روایات مراجعه کند و بگوید هر چه روایات گفتند تفسیر می‌کنم؛

۳. با استنطاق و تدبر در آیه و فهم معنای آیه از مجموعه آیات مربوطه و استفاده از روایات در مورد امکان، آیه را تفسیر کند. یعنی هر جامی شود از روایات استفاده کرد، استفاده کنیم، که این منتخب خودشان است و همان روش تفسیر قرآن به قرآن است. پس وظیفه مفسر از دیدگاه علامه رحمته در روش قرآن به قرآن این است که در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، که در تفسیر قرآن وارد شده است، مرور و غور کرده، به روش ایشان آشنا شود، و پس از آن، بر اساس کتاب و سنت به تفسیر قرآن بپردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است، در موارد ممکن و به آنچه موافق مضمون آیه است، اخذ کند.

یک بحث دیگر این است که در بیانات مرحوم علامه، مثل بیان هر شخص دیگری و هر کلامی حتی مثل خود قرآن، محکم و متشابه وجود دارد. بعضی تعبیرشان می‌تواند مستمسک این شود که ایشان برای روایات شأنی قایل نیستند، ظهورش این است؛ یعنی آن قدر عبارت قوی و تند است که گویی می‌فرماید هیچ چیزی در تفسیر نباید دخالت کند، که از آن، این به ذهن می‌رسد که گویا ایشان می‌گویند اصلاً روایات را کنار بگذارید. ولی این تلقی از تعبیر علامه، با مشی خودشان مناقض است؛ با همین عباراتی که اینجا بیان شد، مناقض است؛ با آن فضایی که بحث را مطرح کرده، مناقض است. ما متشابهات مرحوم علامه را باید کنار محکومات ایشان تفسیر کنیم. اینها معلول آن فضای طرح مباحث مرحوم علامه است، اگر به مقدمه تفسیر المیزان مراجعه کنید، می‌بینید که ایشان مقدمه چینی می‌کند که تفسیر از زمان پیامبر بوده؛ بعد ادامه پیدا کرده؛ بیشتر در

گذشته تفسیر مأثور بوده؛ بعد متکلمان و فلاسفه و اهل ذوق و اهل حدیث آمده‌اند؛ اخیراً مسلک علم‌گرا پیدا شده؛ و هر کدام شروع کردند به تفسیر، ولی همه اینها به جای اینکه بگویند قرآن چه می‌گوید، قرآن را حمل کردند بر آرائشان، و آرائشان را بر آیات تحمیل کردند. فضا فضایی این بحث است. در این فضا ایشان می‌فرمایند که ما می‌خواهیم این کار را نکنیم. این نقص این تفاسیر است و این نقص همین است که تحمیل بر قرآن کردند. روش درست این است که تحمیل بر قرآن نشود. در قم شخصی بود که مسلک اخباری داشت و تند صحبت می‌کرد که آیات قرآن به هیچ وجه نباید تفسیر شود، جز در مواردی که روایاتی در آن باره رسیده است. در تبریز، یوسف شعار بود که نگاه علمی و وهابی‌گری داشت و عقاید وهابی‌گری‌اش را می‌خواست در قالب تفسیر ارائه کند. در خارج ایران، رشید رضا، یا طنطاوی بودند که نگاه علمی داشتند و تفسیر حسی می‌کردند. مرحوم علامه در چنین فضایی می‌خواست به جد اینها را کنار بگذارد و بگوید که اینها غلط است که ما از غیر قرآن بخواهیم چیزی را بیاوریم. لذا همه بحثش حول تحمیل بر قرآن است. در برابر این تحمیل‌ها می‌فرمایند که ما باید از خود قرآن استفاده کنیم. در کتاب قرآن در اسلام، بحث را در قالب حجیت ظواهر مطرح می‌کند، و می‌رسد به این بحث که می‌فرماید: ظواهر حجت است؛ پس قرآنی که نور و تبیان است چگونه ظاهرش حجت نباشد. همان ادله‌ای که اینجا آورده‌اند، مشابهش را برای حجیت ظواهر آورده‌اند. یعنی آنها را در برابر اخباری‌ها که می‌گویند ظاهر قرآن حجت نیست، مطرح کرده است. پس فضای بحث، فضای رد دیدگاه‌هایی است که دارد به تحمیل رأی بر قرآن دامن می‌زند.

نکته دیگر اینکه فهم شاگردان بلاواسطه مرحوم علامه هم همین است. آیت‌الله جوادی، آیت‌الله مصباح (مد ظلهم العالی) و دیگران هم فهمشان این است که مرحوم علامه نظرشان این نبود که روایات را کنار بگذاریم؛ روایت جایگاه خودش را دارد، ولی بیان

قرآن نارسا نیست، بیان قرآن روشن و شفاف است، و آن مقداری که خدای می‌خواسته با عبارات قرآن بیان کند، در حد اعلای رسایی است؛ یعنی در حد اعجاز است. شواهد زیادی در بیان مرحوم علامه بر تأیید این روش تفسیر قرآن به قرآن وجود دارد که فرصت بیان آنها نیست.

ان شاء الله خداوند همه ما را در فهم بهتر قرآن مجید و فهم صحیح‌تر بیانات بزرگان، علما و اندیشمندان برجسته ما، به خصوص مرحوم علامه طباطبایی موفق بدارد و روح تابناک آن بزرگوار را از همه ما خشنود بفرماید.

پی‌نوشت‌ها

پی‌نوشت‌ها

۱. ر. ک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۹.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۷، ح ۶۴.

۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۵. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۲۵.

۶. همان، ج ۱، ص ۹.

۷. همان، ج ۳، ص ۸۶.

۸. همان، ص ۷۸.

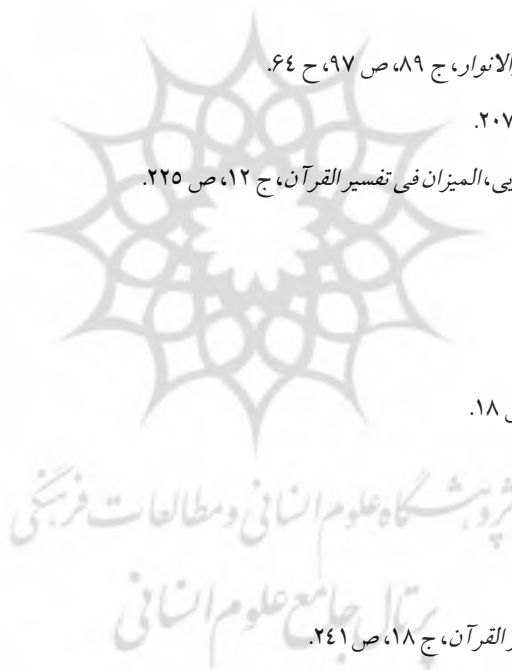
۹. همو، قرآن در اسلام، ص ۱۸.

۱۰. همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۱۱. همان، ص ۱۸.

۱۲. همان، ص ۱۸ و ۱۹.

۱۳. همو، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۴۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 دانشگاه جامع علوم انسانی

۱۴. همان، ج ۳، ص ۴۷-۴۸.
۱۵. همان، ص ۸۴.
۱۶. همان، ص ۸۵.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ج ۱، ص ۲۸-۳۴.
۱۹. همان، ص ۱۱۸-۱۲۱.
۲۰. همان، ص ۶۴۸-۶۴۹.
۲۱. همان، ج ۳، ص ۸۷.
۲۲. سید محمد حسین طباطبائی، قرآن در اسلام، ص ۲۰.
۲۳. همو، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۴۶.
۲۴. همان، ج ۶، ص ۱۰۴.
۲۵. همان، ج ۱۴، ص ۱۳۳.
۲۶. همان، ج ۱۲، ص ۲۶۱.
۲۷. ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۰، روایت ۳۴.
۲۸. ر.ک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، روایت ۲.

منابع

- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه المدرسین بقم المشرفه، مؤسسه النشر الاسلامی، [بی تا].
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ ق / ۱۳۶۲.
- الکلینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، ترجمه: جواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، [بی تا].
- طباطبائی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.